

## تبیین رویکرد پست‌مدرنیسم در جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک

رسول افضلی<sup>۱</sup>

وحید کیانی<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۱/۰۵/۰۷

تاریخ تأیید مقاله: ۱۳۹۱/۰۶/۲۱

صفحات مقاله: ۱۸۵ - ۲۰۹

### چکیده:

با ورود رویکردهای جدید مطالعاتی در درون رشته‌ی جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک که از دهه‌ی ۱۹۸۰ آغاز شده است، استفاده از واژه‌ی ژئوپلیتیک انتقادی و جغرافیای سیاسی پست‌مدرن همواره مورد استفاده‌اندیشمندان این رشته قرار گرفته است. علی‌رغم کاربرد زیاد این واژه، اما هنوز هیچ اتفاق نظر و هماهنگی در تعریف مشخص و روشن از آن ارائه نشده است. مقاله‌ی حاضر درصدد است تا با استفاده از مفاهیم و بنیادهای این علم، به ارائه‌ی تعریفی بپردازد که از بویایی برخوردار بوده و در عین حال هیچ‌گونه خللی به ماهیت و هویت این علم وارد نسازد.

ماهیت و هویت هر علم بر اساس رویکردهای متناسب با آن تعیین می‌شود، بر این اساس می‌توان گفت که ملاک مشروعیت هر علم، در واقع به رویکردهای آن بر می‌گردد. یکی از چالش‌برانگیزترین و جنجالی‌ترین رویکرد های معاصر در خلال دو دهه‌ی اخیر؛ رویکرد پست‌مدرنیسم بوده است. واقعیت آن است که ظهور و گسترش این رویکرد در خلال دو دهه‌ی اخیر حتی بر مفاهیم و اصول اولیه‌ی جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک مؤثر واقع شده است. نظریه‌های جدید در جغرافیای سیاسی پست‌مدرن و ژئوپلیتیک انتقادی همگام با سایر حوزه‌های علوم اجتماعی، با گذار از پوزیتیویسم و برپایه‌ی یکی از سطوح هرمنوتیک به‌ویژه روش گفتگومانی، شیوه‌ی جدیدی را برای مطالعه‌ی پدیده‌های جغرافیایی و ژئوپلیتیکی عرضه کرده‌اند. بر همین اساس، مقاله‌ی حاضر سعی در تبیین چگونگی اثرگذاری رویکرد پست‌مدرنیسم بر مفاهیم و بنیادهای جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک دارد.

\* \* \* \* \*

۱ - دانشیار دانشکده جغرافیا، دانشگاه تهران

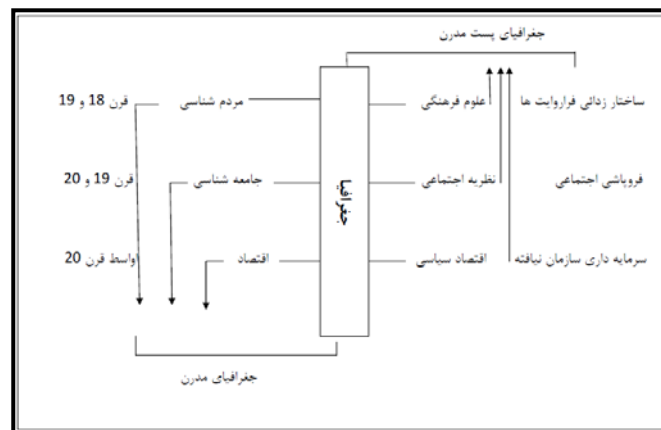
۲ - دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی، دانشگاه تهران

## واژگان کلیدی

پست‌مدرنیسم، گفتمان، هرمنوتیک، ژئوپلیتیک انتقادی، پوزیتیویسم.

### مقدمه

پست‌مدرنیسم ابتدا به صورت یک جنبش مخالف در نظریه‌های معماری و ادبیات مطرح شد و بعد بر سایر شاخه‌های علمی تأثیر گذاشت. (معینی علمداری، ۱۳۸۵: ۱۲۸) در جغرافیا چالش‌های مربوط به پست‌مدرنیسم از دهه‌ی ۱۹۸۰ شروع می‌شود. فردریک جمسون در سال ۱۹۸۴ و ادوارد سوچا در سال ۱۹۸۹، با اثر معروف خود به نام «جغرافیای پست‌مدرن»، مسیر جدیدی را برای بازنمایی نقشه‌های ادراکی و شناختی از شهر مطرح کردند. درک گریگوری در همین سال، مقاله‌ی خود را با عنوان «افتراق مکانی و جغرافیای انسانی پست‌مدرن» منتشر کرد. او در آثارش، بهره‌گیری هم‌زمان و هماهنگ اقتصاد سیاسی، نظریه‌های اجتماعی و مطالعات فرهنگی را، پست‌مدرنیزه کردن جغرافیا می‌دانست. (پوراحمد، ۱۳۸۵: ۶۵) تأکید پست‌مدرنیزم به مفاهیمی قوام یافته بر پایه‌ی ناحیه‌گرایی، شرایط محلی، بازگشت به سنت‌ها و خویش، کثرت‌گرایی، دموکراسی، مردم‌گرایی و مردم‌سالاری و در نهایت پساساخت‌گرایی می‌باشد. (شکل شماره‌ی ۱ -)



شکل شماره‌ی ۱- جغرافیای مدرن و پست‌مدرن از درک گریگوری (شکویی، ۱۳۸۱: ۶۷)

نظریه‌های جدید در جغرافیای سیاسی پست‌مدرن و ژئوپلیتیک انتقادی همگام با سایر حوزه‌های علوم اجتماعی، با گذار از پوزیتیویسم و بر پایه‌ی یکی از سطوح هرمنوتیک به‌ویژه روش گفتمانی، شیوه‌ی جدیدی را برای مطالعه‌ی پدیده‌های جغرافیایی و ژئوپلیتیکی عرضه کرده‌اند. این نظریه‌ها که هسته‌ی اصلی آنها شالوده‌شکنی در گفتمان کلاسیک جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک است، موضوعات قابل مطالعه را نه مسائل عینی و قابل مشاهده، بلکه واقعیاتی نسبی تعیین‌یافته در سایه‌ی گفتمان‌های مختلف می‌پندارند. روی هم رفته بن‌مایه‌ی اصلی نظریه‌های پست‌مدرن، نفی ذات‌گرایی، مبنای‌گرایی و قطعیت‌گرایی در شناخت پدیده‌ها و یا به‌عبارت دیگر، نفی اصالت واقعیت است. از منظر این رویکرد هیچ‌گونه واقعیت عینی ثابتی آن‌گونه که پوزیتیویست‌ها می‌اندیشیدند، برای مطالعه وجود ندارد. واقعیات در دوره‌های مختلف زمانی و در پس ساخت‌ها و گفتمان‌های مختلف ساخته می‌شوند. بنابراین، همه نظریه‌های کلاسیک در علوم انسانی و به‌ویژه جغرافیای انسانی و جغرافیای سیاسی نوعی بازی زبانی محسوب می‌شوند. نظریه‌ها به گفته‌ی «دریدا» تنها در پرتو یک فراروایت و یا به گفته‌ی «میشل فوکو» در پرتو یک اپیستمه و یا به گفته‌ی «لیوتار» در پرتو یک گفتمان معنا می‌یابند. از این منظر واقعیت جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیکی آن‌طور که در نظریه‌های پوزیتیویست و کلاسیک آمده، ذاتی، پایدار، و عینی نیستند؛ بلکه باید آنها را در پس گفتمان‌های فکری و یا فراروایت‌ها و ساخت‌های قدرت جستجو کرد.

به راستی، ظهور پست‌مدرنیسم و شرایط پست‌مدرن، چه تحولی را در عرصه‌ی نظریه‌های جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک پدید آورده و توانایی ایجاد کدام‌یک از تحولات جغرافیایی را دارد؟ قبل از پاسخگویی به این پرسش‌ها، باید به دو پرسش دیگر پاسخ گفت. یکی این که پست‌مدرنیسم چیست؟ و دوم این که پست‌مدرنیسم چه پیامدهای فکری و فلسفی به‌بار آورده است؟ تا هنگامی که به این دو پرسش پاسخ داده نشود، نمی‌توان نسبت جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک و پست‌مدرنیسم را به درستی توضیح داد. در مجموع، پست‌مدرنیسم، چشم‌انداز جدیدی را می‌گشاید تا به‌گونه‌ای متفاوت درباره‌ی

شرایط جغرافیایی و ژئوپلیتیکی بیانده‌شیم و راه حل‌های جدیدی را برای مسائل جغرافیایی ارائه دهیم.

### مبانی نظری

**رویکرد پست مدرنیسم:** پست مدرنیسم نظریه‌ای اجتماعی است که در بین گروهی از فلاسفه‌ی فرانسوی بعد از جنگ جهانی دوم شکل گرفت. (ÓTuathail & Agnew, 1992: 189) پست مدرنیست‌ها مانند نظریه‌پردازان انتقادی به دنبال آن هستند تا پژوهش‌گران را نسبت به زندان‌های ذهنی خود آگاه سازند. نظریه‌پردازان پست مدرن جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک دیدگاه‌های مربوط به واقعیت، حقیقت و این عقیده که شناخت توسعه‌یابنده‌ی دنیای بشری وجود دارد یا می‌تواند وجود داشته باشد را به چالش می‌کشند. هم‌چنین پست مدرنیسم به‌عنوان تردید به فراروایتها تعریف شده است. فراروایت‌ها جریاناتی مانند نظریه‌ی هارتلند مکنیندر و قدرت دریایی ماهان هستند که مدعی اند حقیقت سیاست جهانی را کشف کرده‌اند. پست مدرنیسم چنین ادعایی را دست نیافتنی و فاقد اعتبار می‌دانند. روایت‌ها، از جمله فراروایت‌ها، معمولاً توسط نظریه‌پردازان ساخته می‌شوند و از این‌رو، معمولاً تحت تأثیر دیدگاه و پیش فرض او قرار می‌گیرند، پس باید شالوده‌ی روایت‌ها شکسته شود. (اوتوا و همکاران، ۱۳۸۷: ۲۹) هر پارادایمی دارای سه رکن اساسی است: بنیادهای هستی‌شناسی<sup>۱</sup>، بنیادهای شناخت‌شناسی<sup>۲</sup> و بنیادهای روش‌شناسی<sup>۳</sup>. در این جا سعی خواهیم کرد تا جایگاه این سه مقوله‌ی فلسفی و نحوه‌ی ارتباط آنها را در پارادایم پست مدرنیسم مشخص نماییم.

**هستی‌شناسی:** هستی‌شناسی اشاره به واقعیتی دارد که پژوهش‌گر آن را بررسی می‌کند. به عبارت دیگر، هستی‌شناسی از ذات‌شناسی و بحث «وجود» صحبت می‌کند. نخستین رکنی که هر پارادایم بر آن استوار است، هستی‌شناسی، یعنی نگاه آن به واقعیت است. پست مدرنیست‌ها در شناسایی جهان پیرامون به اصل «چندپارگی» معتقدند؛ یعنی واقعیت را تکه تکه می‌دانند

1 - Ontology

2 - Epistemology

3 - Methodology

که نمی‌توان فقط از طریقی واحد همه‌ی آن تکه‌ها را یک‌جا درک کرد. پست‌مدرنیست‌ها تصور می‌کنند، هیچ‌گونه حقیقت واحدی وجود ندارد؛ بلکه تفاسیر چندگانه‌ای از واقعیت وجود دارد. به اعتقاد آنها نظریه‌های کلان به‌هیچ وجه نمی‌توانند اعلام شوند، زیرا جهان در حال تغییر و تفکیک قرار دارد.

**شناخت‌شناسی:** شناخت‌شناسی بیانگر رابطه‌ی بین واقعیت (هستی‌شناسی) و پژوهش‌گر است. به‌عبارت دیگر، شناخت‌شناسی فرایند تصمیم‌گیری ویژه یا خاص برای مشروعیت‌بخشی به واقعیت در یک مجموعه‌ی خاص است. نحوه‌ی تصمیم‌گیری ما در مورد این‌که چه چیزی واقعیت است و معنادار، بستگی به فرایندی دارد که از آن طریق کسب دانش می‌کنیم. نگاه پست‌مدرنیسم بی‌نهایت ذهنی است و پست‌مدرنیست‌ها ذهنیت خود را در قالب صحبت کردن و نوشتن تأیید می‌کنند. شناخت‌تفسیری که در نظریه‌های پست‌مدرن قالب شده است با انکار واقعیات عینی بر ماهیت تفسیری پدیده‌های اجتماعی اصرار می‌ورزد. در این شناخت، پدیده‌های اجتماعی به لحاظ ماهوی واقعیت یکسانی را منعکس نمی‌کنند، بلکه در طی زمان و در غالب گفتمان‌های مختلف به شیوه‌های مختلفی قابل تفسیرند. از همین رو، واقعیت مطلق وجود ندارد؛ بلکه واقعیت در قالب گفتمان‌های مختلف ساخته می‌شود. نظریه‌های جغرافیای سیاسی پست‌مدرن و ژئوپلیتیک انتقادی به لحاظ شناخت‌شناسی، ماهیتی تفسیری دارند.

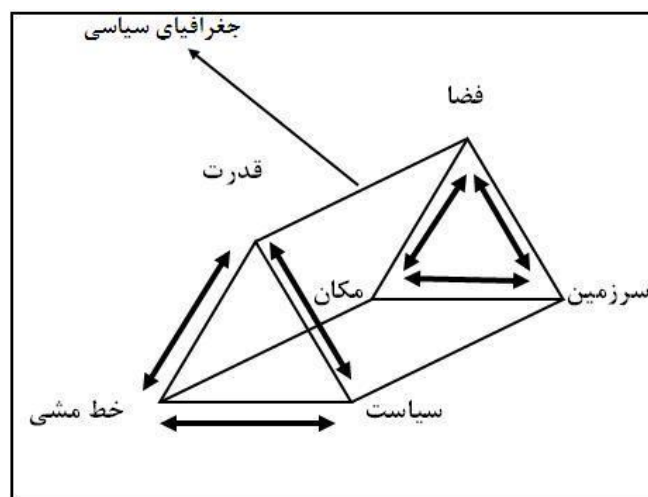
**روش‌شناسی:** آن‌چه امروزه تحت عنوان نظریه‌های پست‌مدرن در تمام شاخه‌های علوم انسانی به‌ویژه جغرافیا مطرح است، از حیث روش‌شناسی مبتنی بر روش‌های هرمنوتیک و گفتمانی هستند. در حوزه‌ی جغرافیای سیاسی می‌توان گفت؛ مبنای روش‌شناسی نظریه‌های کلاسیک، پوزیتیویسم و پایگاه روش‌شناسی نظریه‌های پست‌مدرن و ژئوپلیتیک انتقادی، روش‌های هرمنوتیک و گفتمانی است. انسان‌ها اغلب تحت تأثیر گفتمان‌هایی خاص قرار می‌گیرند که از طریق رسانه‌ها، آموزش، و یا آنچه آن را عقل سلیم می‌نامیم، تولید می‌شوند. «درک گریگوری»، در لغتنامه‌ی جغرافیای انسانی (۲۰۰۰) سه جنبه‌ی بسیار مهم را برای گفتمان در نظر می‌گیرد: ۱) گفتمان، مفاهیمی مستقل و انتزاعی نیستند، بلکه به‌گونه‌ای مجسم و محسوس در زندگی روزمره مورد استفاده قرار می‌گیرند؛ بر آن‌چه انجام می‌دهیم تأثیرگذارند و

خود، تحت تأثیر رفتارها و فعالیت‌ها، بازتولید می‌شوند. ۲) گفتمان‌ها، دنیای «روزمره» ما را تشکیل می‌دهند و در یک چارچوب جهانی و با نگاهی خاص به جهان، «ما» را در تقابل با «سایرین» قرار می‌دهند. ۳) گفتمان‌ها، همواره دانشی نسبی و دارای گرایش‌ها و موضع‌گیری‌های خاص را به وجود می‌آورند، که منعکس‌کننده‌ی وضعیت و مقتضیات خود ما هستند. (Gregory: 2000) ویژگی و خصیصه‌های گفتمان‌ها با روابط قدرت و دانش تعیین می‌شوند و همواره در معرض چالش و مباحثه‌اند. (جونز و همکاران، ۱۳۸۶: ۲۵).

#### مفاهیم بنیادی در جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک پست‌مدرن

با شناختی که از پست‌مدرنیسم و هم‌چنین اثرات و پیامدهای رویکرد مذکور بر جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک به دست آمده است، در ادامه نحوه‌ی ارتباط پست‌مدرنیسم بر مفاهیم و بنیادهای جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک مورد تبیین و بررسی قرار خواهد گرفت. برای تبیین بهتر موضوع ابتدا مفاهیم و بنیادهای جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک را تشریح کرده و بعد از منظر رویکرد پست‌مدرنیسم آنها را مورد بازاندیشی قرار خواهیم داد تا در پایان بتوانیم به تعریفی از جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک پست‌مدرن دست یابیم. رویکرد متخصصان جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک در ارائه‌ی تعریفی جامع، با یکدیگر متفاوت بوده و بسته به مقتضیات زمانی و پارادایم‌های مختلف تعاریف و تعبیر متفاوتی داشته است. اما تعریفی به نسبت جامع از این رشته‌ی جغرافیایی در کتاب «مقدمه‌ای بر جغرافیای سیاسی» اثر «مارتین جونز» و همکاران وی (۱۳۸۶) ارائه شده است که به نظر می‌رسد، از جامعیت و رسایی بهتری برخوردار باشد و همین‌طور، با رویکردهای جدید مورد نظر ما در این مقاله نیز همخوانی دارد. تعریفی که از جغرافیای سیاسی در این کتاب ارائه شده است، بدین شرح است: «جغرافیای سیاسی به‌عنوان شاخه‌ای از جغرافیای انسانی تلقی می‌شود که به هم‌کنشی‌های متعدد و چندگانه میان «سیاست» و «جغرافیا» می‌پردازد. این دو اصطلاح نیز در آن از یک پیکربندی مثلثی برخوردارند. (شکل شماره‌ی

۲- در یک سو، مثلث فضا، مکان و سرزمین را می‌بینیم و در این سوی مثلث قدرت، سیاست و خط‌مشی است.» (جونز و همکاران، ۱۳۸۶: ۵)



شکل شماره ۲- جغرافیای سیاسی به‌عنوان تعامل سیاست و جغرافیا (جونز و همکاران، ۱۳۸۶: ۵).

حال برای تفهیم بهتر موضوع هر یک از شش عنصر - قدرت، سیاست، خط‌مشی، فضا، مکان و سرزمین را از دید رویکرد پست مدرنیسم مورد بازاندیشی قرار می‌دهیم و در پایان آنچه حاصل می‌شود جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک پست مدرن می‌باشد. آنچه که حلقه‌ی اتصالی این شش عنصر در جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک پست مدرن می‌باشد، بحث «گفتمان» است؛ یعنی این شش عنصر در ارتباط با گفتمان معنا و مفهوم می‌یابند. بنابراین، در ابتدا مفهوم گفتمان را تعریف می‌کنیم.

#### مفهوم گفتمان در جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک پست مدرن

برای گفتمان تعاریف گوناگونی ارائه شده، و در ادبیات جغرافیایی نیز این اصطلاح به معنای چندان دقیقی مورد استفاده قرار نگرفته است. به بیان ساده، گفتمان‌ها، نوع و چگونگی نگاه افراد به مسائل می‌باشند. گفتمان‌ها؛ مجموعه‌ای از مفاهیم، اعتقادات و برداشت‌هایی

هستند که بر چگونگی عملکرد و رفتارهای افراد، تأثیرگذارند. انسان‌ها اغلب تحت تأثیر گفتمان‌هایی خاص قرار می‌گیرند که از طریق رسانه‌ها، آموزش، مراکز قدرت و یا آنچه را «عقل سلیم» می‌نامیم، تولید می‌شوند.

«اتوتایل» و «جان آگنیو» در مقاله مهم خود در سال ۱۹۹۲، طرح کاربردهای ژئوپلیتیکی مفهوم گفتمان را برای اولین بار مطرح کرده بودند. آنها گفتمان را به‌عنوان «مجموعه‌هایی از منابع فرهنگی - اجتماعی که توسط مردم در تعبیر و تفسیر مقصود و مفهوم دنیایی آنها و اقدامات آنها استفاده شده است، به کار می‌برند. از نظر آنها گفتمان‌ها یک سخنرانی ساده یا متن یک بیانیه نیست؛ بلکه قواعدی است که به‌وسیله‌ی آن سخنرانی یا نوشتن بیانیه‌ها هدفمند و معنادار می‌شود. مباحث و گفتمان‌ها، نوشتن، صحبت کردن، شنیدن و عمل کردن فرد را معنادار می‌کند. گفتمان‌ها مجموعه‌ای از توانایی‌ها و یک گروه از قواعد هستند، به‌گونه‌ای که خوانندگان، شنوندگان و سخنرانان و حضار را قادر سازند که آنچه را می‌شنوند و یا می‌خوانند، درک کنند و به آنها این توانایی را ارائه می‌کند تا کاملاً هدفمند و منظم مفهوم آنچه را می‌خوانند و می‌شنوند دریافت نمایند. (Ó Tuathail & Agnew, 1992: 192; Dalby, 1990: 7) در این باره، اتوا معتقد است، گفتمان‌های ژئوپلیتیکی «قواعد برتری‌اند که به‌وسیله‌ی صاحب‌منصبان و رهبران در ساخت بازنمایی سیاست‌های جهانی استفاده می‌شود.» (Ó Tuathail: 2002,607). هم‌چنین، شارپ معتقد است در راهبردهای قدرت همواره استفاده از فضا و به طبع آن استفاده از گفتمان مورد نیاز است. (Sharp, 1993: 492) فضای جهانی پیوسته توسط مراکز قدرت و اقتدار، بازنویسی و بازسازی می‌شود. (Ó Tuathail, 1996: 249). گفتمان‌ها در ادوار تاریخی ایجاد شده و به مردم تحمیل شده‌اند. (Dalby, 1991: 267). بنابراین، ژئوپلیتیکی انتقادی خوانده می‌شود که: «گفتمان‌های برتر را بازاندیشی، رها و افشا سازد، به‌طوری که نقشه‌های عملیاتی قدرت تحت فشار آنها آشکار گردد. (Dodds And Sidaway, 1994: 518; Ó Tuathail, 1992: 439). حال با ارائه تعاریفی که از گفتمان به‌دست می‌آید به تعریف شش عنصر بنیادی جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک در چارچوب مفهوم گفتمان پرداخته می‌شود.



**مفهوم فضا:** فضا زائیده‌ی مناسبات اجتماعی است. هر جامعه به اشکال مادی و مرئی فضا، مثل چشم‌اندازها و بوم‌ها، امکان سازمان‌یافتگی می‌بخشد. از این‌رو، فضای جغرافیایی را نمی‌توان فضای طبیعی به حساب آورد. فضای جغرافیایی، فضایی اجتماعی است و صورت‌ها و ساخت‌های آن، آفریده‌ی کنش انسانی است. (پوراحمد، ۱۳۸۵: ۷۸) هم‌چنین فضای جغرافیایی، عرصه‌ی سه بعدی از هویت، ساختار، سیستم‌ها و مرزهای مشخص می‌باشد که دارای مقیاس‌های مختلف و چشم‌اندازهای پویا و دینامیک بوده و قلمرو زندگی، تحرک، احساس، آرمان و فعالیت انسان‌ها را تشکیل می‌دهد. (حافظ‌نیا، ۱۳۸۹: ۸۲) «هانری لوفور»، فیلسوف نامدار فرانسوی از مکتب رادیکال، مفهوم فضا را یک مفهوم سیاسی می‌داند. از نظر او، فضا نمی‌تواند یک موضوع جدا از ایدئولوژی و یا سیاست باشد. زیرا، فضا همواره به صورت سیاسی و راهبردی عمل می‌کند. (همان: ۱۱۴) بنابراین، فضا یک تولید اجتماعی است و تولید فضا همواره مانند تولید کالای تجاری است و نظام‌های مختلف سیاسی و اقتصادی، فضاها را تولید می‌کنند. (شکویی، ۱۳۸۲: ۲۹۸)

در تحلیل فضایی، تأکید روی مکان‌ها، پراکندگی پدیده‌ها، تأثیرات متقابل مردم، کالاها و خدمات و در نهایت ساخت فضایی می‌باشد و روند فضایی در ماهیت مطالعات جغرافیایی اساس کار قرار می‌گیرد. در جهت تحلیل فضا، به مثابه یک تعبیر از مجموعه‌ی گفتمانی، لازم است عوامل شکل‌گیری فضا، شرایط نظام اقتصادی، نظام سیاسی، نظام ایدئولوژیکی و پیوندهای این عوامل سه‌گانه، هم‌چنین عملکردهای اجتماعی ناشی از آنها، به روشنی تبیین گردد. (حافظ‌نیا و همکاران، ۱۳۸۹: ۵۸) نظام سیاسی، سازمان‌دهی فضا را از طریق سلطه و تدوین مقررات، یگانه‌سازی، تدبیر و سرکوب به انجام می‌رساند. نظام ایدئولوژیکی با شبکه‌ای از نمادها، با درون‌مایه‌ی ایدئولوژیکی، به فضا سرشت خاص می‌بخشد. (شکویی، ۱۳۸۷: ۲۸۸) اتوتایل در کتاب خود «ویژگی ژئوپلیتیک پست‌مدرن» (۱۹۹۰)، از واژه‌ی هرمنیوتیک فضایی<sup>۱</sup> استفاده می‌کند. به نظر وی در جغرافیای پست‌مدرن عامل فضا در پیوند با زمان معنا می‌گیرد. وی در

کتاب خود به این مسأله می‌پردازد که چگونه فضا در پیوند با عامل زمان است و هم‌چنین عامل فضا چگونه از زمان‌های مختلف تحت تأثیر قدرت، سیاست و ایدئولوژی شکل می‌گیرد و قابل تفسیر است. اتوتایل در کتاب خود به این مسأله پرداخته است که فضا نیز در قالب متن‌های زبانی معنا پیدا می‌کند و می‌توان آن را تفسیر کرد. (Ó Tuathai, 1990) با توجه به تعریف گفتمان: «مجموعه‌ی فعالیت‌های اجتماعی که از طریق جهان معنا می‌یابد و در عین حال از پویایی و چالش‌های خاص خود برخوردار است» و تعریف فضا که «زاییده‌ی مناسبات اجتماعی است» می‌توان به ارتباط بین فضا و گفتمان پی برد.

**مفهوم مکان:** مکان بخشی از فضای جغرافیایی و در واقع بستر شکل‌گیری روابط اجتماعی است که به‌عنوان دومین جریان شاخص کلیدی جغرافیا، فضا را مملو از تفاسیر، ارزش‌ها و هیجان‌ها می‌کند. حس مکان یا «ساخت یافتن محلی احساس» از مفاهیم کلیدی است که متخصصان جغرافیای پست‌مدرن در دهه‌ی ۱۹۸۰ برای تمییز دادن گرایش خود از گرایش جغرافیدان‌های پیرو مکتب پوزیتیویسم روی آن تأکید کردند. (پوراحمد، ۱۳۸۵: ۸) جغرافیای پست‌مدرن در سال‌های اخیر کوشیده است که از تلاش برای شناخت محض مکان‌ها به سوی شناخت نیروهای اجتماعی شکل‌دهنده به مکان‌ها یا شناخت مکان‌هایی که فرهنگ بشری را شکل می‌دهند حرکت کند. (شکویی، ۱۳۸۲: ۲۸۷) مکان از برخورد عوامل محلی، ناحیه‌ای و جهانی به‌وجود می‌آید و در آن روابط متقابلی میان شرایط مکانی و هویت و زندگی مادی شکل می‌گیرد. در واقع، مکان‌ها اشکال و تغییر شکل فضا و طبیعت می‌باشند. این جریان جدا از بازتولید و تغییر شکل جامعه‌ی انسانی در فضا و زمان نخواهد بود. هستی وجود انسان با مکان شکل می‌گیرد و معنی می‌یابد. انسان‌ها در مکان‌ها ساخته می‌شوند و مکان‌ها رفتار انسان را تنظیم می‌کنند و به آن جهت می‌دهند. (حافظ‌نیا و همکاران، ۱۳۸۹: ۹۳)

مکان در تحلیل جریان‌های سیاسی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. اهمیت مکان نه تحت تأثیر نفوذ ذاتی محیطی، بلکه در نتیجه‌ی ویژگی بارز و خاص روابط اجتماعی، نمود می‌یابد که در مکان‌هایی خاص یافت می‌شوند. برداشت‌های مختلف و پراکنده‌ای که مردم بر اساس این ویژگی‌های اجتماعی از مکان ارائه می‌کنند، می‌تواند بر ساختار روابط قدرت درون

نواحی و چگونگی حضور و مشارکت سیاسی ساکنان نواحی مختلف در چارچوب جهان گسترده‌ی امروز تأثیرگذار باشد. (جونز و همکاران، ۱۳۸۶: ۲۰۷) بنابراین، وجود تفاوت‌های مکانی و به طبع آن شکل‌گیری ارتباط اجتماعی متفاوت، چشم‌اندازهای جغرافیایی مختلفی خلق می‌کنند که فقط در چارچوب گفتمان‌های مختلف قابل تبیین هستند.

**مفهوم سرزمین:** معنای رایج سرزمین، بخشی از فضای اشغال شده به‌وسیله‌ی یک فرد، گروه، اقتصاد محلی یا حکومت است. گرچه هر شخصی سعی می‌کند به دلیل تمایلات غریزی که دارد، حریم شخصی خود را حفظ نماید، ولی مفهوم سرزمین در ارتباط با یک سازمانی است که شامل حکومت می‌شود. ولی واقعیت آن است که به غیر از حکومت، ملت، گروه‌های اجتماعی، سازمان‌های سیاسی، اقوام، گروه‌های بومی و از نظر تاریخی قبیله‌ها، امپراطوری‌ها، جنبش‌های ضداستعماری نیز دارای سرزمین بوده و یا ادعاهای سرزمینی دارند. (مویر، ۱۳۷۹: ۱۱) با این حال، سرزمین مبتنی بر تلاش رسمی در جهت تعریف و تعیین بخشی از فضا است که هویت و ویژگی‌های خاص آن را شامل می‌شود. (جونز و همکاران، ۱۳۸۶: ۴) در واقع، در دنیای جدید سرزمین پهنه‌ای جغرافیایی است با مرزهای پیرامونی مشخص که جنبه‌ی حقوقی حاکمیت را بدنه‌ای جغرافیایی می‌بخشد. (مجتهدزاده، ۱۳۸۱: ۳۸-۴۰)

اهمیت فوق‌العاده‌ی سرزمین برای ملت را در تعاریف بالا به‌وضوح مشاهده می‌کنیم. سرزمین متعلق به یک ملت، ارتباط مردم با گذشته و تقویت پیوندهای مستحکمی که همواره میان ملت و زیستگاه کنونی آن وجود داشته است تسهیل می‌کند. بنابراین، سرزمین نیز همانند مکان و فضا، ملت‌ها را از لحاظ باورهای آرمانی و عقیدتی، کمک بسیاری خواهد کرد. این واقعیت توجه ما را به پیوند بین سرزمین و گفتمان معطوف می‌کند. چرا که حدود مرزی میان ملت‌ها، عواملی بسیار تأثیرگذار در ساختار ملت‌هایی هستند که در دو سوی مرز واقع شده‌اند. بر این اساس، می‌توان ملت‌ها را بر اساس فرایند «دیگر پنداری» تعریف کرد که در آن ارزش‌ها و باورهای ملت خود را به‌عنوان «خودی» تقویت کرد و نقابص و اشتباهات ملت‌های مجاور را بزرگ جلوه داد. تمامی ملت‌ها کمابیش به چنین فرایند «دیگر پنداری» اقدام می‌کنند.

مرزها اهمیت بسیاری در گفتمان مربوط به حاکمیت دارند. مسأله فقط این نیست که مرزهای فیزیکی، یک کشور مستقل را از کشور مستقل دیگری جدا می‌کنند، بلکه مسأله‌ی مهم، مرزهای فرهنگی است که «موافق» را از «مخالف» جدا می‌کنند و نیز مرزهای فکری که «وطن» را از «بین‌المللی»، «وحدت» را از «هرج و مرج» و «عام» را از «خاص» متمایز می‌کنند. (Camilleri And Falk, 1992: 237) در محدوده‌ی مرزهای اعمال شده از سوی یک دولت مستقل، امکان دارد که حقوق و تعهدات، نظم، آزادی و سایر ارزش‌های کلی به‌وضوح بیان شده و به درجات مختلفی به مورد اجرا در آیند. بیرون از مرزها نه نظامی وجود دارد، نه اجتماعی و نه چارچوبی برای هدایت گفتمان هنجاری. تمام آن‌چه که وجود دارد، عبارت است از تعامل مکانیکی علایق خاص و اغلب متضادی که در اندازه‌های متفاوت، درگیر رقابت، منازعه و همکاری مصلحت‌آمیز می‌باشند. (مویر، ۱۳۷۹: ۲۸۰)

**مفهوم قدرت:** «مورگنتا»، دید بسیار وسیعی نسبت به قدرت داشت و برای محققان هم‌فکر وی، قدرت به مثابه چیزی است که تقریباً تمامی عرصه‌ی سیاست را می‌پوشاند. به‌نظر مورگنتا، قدرت طیف وسیعی از مناسبات اجتماعی را در برمی‌گیرد که از خشونت فیزیکی محض آغاز شده و تا ظریف‌ترین تأثیرات روان‌شناختی ادامه می‌یابد؛ قدرت هر چیزی است که «موجب سلطه‌ی انسانی بر انسان دیگر شده و آن را تداوم می‌بخشد». (مورگنتا، ۱۹۴۸: ۹) قدرت صرفاً معنایی نسبی دارد. قدرت یک طرف، تنها بر حسب توانایی او در به‌کارگیری زور، اعمال نفوذ و یا بازداشتن طرف دیگر مؤثر و کارآمد است. (مویر، ۱۳۷۹: ۲۷۱) گرچه عقاید مختلفی درباره‌ی تعریف احتمالی قدرت وجود دارد، یک دیدگاه بسیار رایج درباره‌ی قدرت این است که طبق آن «الف» قادر است «ب» را وادار به کاری کند که در غیر این صورت «ب» آن را انجام نمی‌داد.

اما در رویکرد پست‌مدرنیسم قدرت معنا و مفهوم گسترده‌تری پیدا می‌کند. پرفسور فرانسوی میشل فوکو زمانی اعلام نمود: «به‌کارگیری مداوم قدرت شناخت ایجاد می‌کند و برعکس، دانش و شناخت نیز همواره اسباب و لوازم قدرت را مهیا می‌نماید». (Foucault, 1980: 52) فوکو در تمام کارهای نقادانه و فلسفی خود در جستجوی شواهدی بود تا ثابت کند چگونه ساختارهای قدرت در

جامعه (برای مثال، ارتش، پلیس، پزشک، سیستم قضایی و ...) می‌توانند پایه‌های دانش و شناختی باشند که توجیه‌کننده‌ی قدرت و اقتدار و نفوذ آنها بر روی جمعیت‌هاست. (اتوا و همکاران، ۱۳۸۰: ۲۷)

وی تجدد را فرایند فزاینده عقلانیت، هنجاربخشی و سلطه می‌داند. عقلانیت مدرن از دید او اولاً پدیده‌ای تاریخی و خاص است و نه آن‌چنان‌که ادعا می‌شود امری تاریخی و جهان‌شمول. ثانیاً، خردگرایی و اشکال‌سوژگی مدرن که می‌خواهند به تجزیه و هرج و مرج، نظم و سامان دهند به «سلطه» می‌انجامد و با تأکید بر خردگرایی، تجارب مختلف، مورد تحلیل و مطالعه و نظارت قرار می‌گیرند تا کنترل شوند. با وجود این‌که نظریه‌های مدرن، شناخت و حقیقت را بی‌طرف، عینی، جهان‌شمول یا ابزار ترقی و رهایی معرفی می‌کنند، اما فوکو آنها را مؤلفه‌های قدرت و سلطه می‌داند. (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۲۶۱) فوکو استدلال می‌کند که در عوض این‌که به قدرت به‌عنوان یک نظام اجتماعی و سیاسی نگریسته شود که در آن گروه‌های سرکوب شده به نفع سرکوب‌گران تحت سلطه قرار می‌گیرند، زبان، متن، گفتمان و نیز عملکردهای اجتماعی همگی در حفظ و نگهداری روابط خاص قدرت در جوامع مدرن صاحب نقش هستند. طبق بحثی که فوکو مطرح می‌کند قدرت به داخل ذات افراد رسوخ می‌کند و به‌صورت مستقیم جسم آنها را در بر می‌گیرد، و حرکات سر و دست، حالت بدن آنان، آن‌چه که می‌گویند، چگونگی زندگی کردن و تعامل آنها با دیگر افراد را تحت تأثیر قرار می‌دهد. از این منظر فوکو معتقد است که سوژه‌ی یکپارچه از قبل داده شده یا جوهر انسانی ثابت و مقدم بر اعمال اجتماعی باید کنار گذاشته شود و چگونگی قوام یافتن سوژه در چارچوب تاریخی و مکانی به‌عنوان محصول روابط قدرت و تابع پیچیده و متغییر گفتمان تحلیل شود. بنابراین، شناخت قدرت در دنیای پست‌مدرن بر مبنای شناخت گفتمان‌هایی صورت می‌گیرد که فضای خاصی را در جهان اشغال کرده‌اند و یکی از شاخه‌های علمی که به آسانی می‌تواند به تحلیل گفتمان و قدرت در دنیای پست‌مدرن بپردازد، جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک می‌باشد، چرا که جغرافیا به نقش و اهمیت مکان و فضا بسیار اهمیت می‌دهد چیزی که مورد توجه فلاسفه و اندیشمندان پست‌مدرن می‌باشد.

**مفهوم سیاست:** سیاست از واژه یونانی «پولیس» به معنای شهر گرفته شده است. از نظر یونانی‌ها سیاست دانشی مربوط به امور یک شهر بود. (عالم، ۱۳۸۵: ۲۳) برای واژه‌ی سیاست

معانی متعددی بیان کرده‌اند، مانند: فرمانروایی، مدیریت، عدالت، داوری، ریاست، مردم‌داری، تدبیر، تنبیه و مجازات، کشورداری، حراست، قدرت طلبی و ... (لوئیس، ۱۳۸۵: ۲۷) عده‌ای از نظریه‌پردازان غربی مانند: فرانکل، ماکیاول فرانکلین لووان بومرور، نیچه و ...، علم سیاست را «علم قدرت» دانسته‌اند. اگر چه این تعریف دست کم در عمل از ابتدای تشکیل حکومت‌ها در جامعه‌ی بشری وجود داشت، اما شاید تدوین کلاسیک این تعریف به «موریس دوورژه» بر می‌گردد. (موریس دوورژه، ۱۳۸۵: ۱۸-۱۷) موریس دوورژه، استاد علم سیاست دانشگاه پاریس، هسته‌ی اصلی قلمرو سیاست را «قدرت» می‌داند. دولت و به‌صورت وسیع‌تر قدرت سازمان‌یافته در یک جامعه، همیشه و همه‌جا در عین‌حال که ابزار تسلط برخی از طبقات بر طبقات دیگر است و طبقات مسلط به سود خود و به زیان طبقات زیر سلطه از آن استفاده می‌کنند، وسیله‌ای است برای تأمین نوعی نظم اجتماعی و نوعی همگونی علیه افراد اجتماع و در جهت مصلحت عمومی. سهم این یا آن عامل بر حسب ادوار، موقعیت‌ها و کشورها تغییر می‌کند، ولی همیشه این دو با یکدیگر همزیستی دارند. (موریس دوورژه، ۱۳۸۵: ۹) ابوالحمد نیز در تعریف سیاست، قدرت را مفهوم اساسی دانسته است. وی در این باره می‌گوید: «سیاست علمی است که همه‌ی شکل‌های رابطه‌ی قدرت را در مکان و زمان‌های گوناگون بررسی می‌کند و جهت و چگونگی اعمال این قدرت را می‌نمایاند.» (ابوالحمد، ۱۳۸۴: ۲۹) سرانجام نتیجه‌ای که از تعاریف مذکور به‌دست می‌آید این است که: «علم سیاست عبارت از بررسی تمام اشکال «قدرت» در جوامع انسانی.»

از این‌رو، در پارادایم پست‌مدرنیسم، سیاست به معنای احترام به دیگری است. مسأله این است که چگونه می‌توان فضای مناسبی برای سخن گفتن دیگری فراهم آورد. دفاع از دیگری و حق سخن گفتن دیگری به معنای حمایت از فضایی چند صدایی است. پست‌مدرنیسم‌ها، حاکم شدن فقط یک صدا و نادیده گرفتن دیگری را مسبب تمامیت‌خواهی و اقتدارگرایی می‌دانند. پست‌مدرنیست‌ها در سیاست به‌رغم ضد مبنا بودن، به دلایل عملی، اصول سیاسی برای خود دارند. این اصل باید دموکراتیک باشد. به‌طور کلی، پست‌مدرنیسم سیاسی، در خارج از دایره‌ی دموکراسی، رسالت سیاسی برای خود قائل نیست. در واقع، ضد مبناگرایی فلسفی پست‌مدرنیسم به شکاکیت

سیاسی نمی‌انجامد. پست‌مدرنیست‌ها، دموکراسی را مقبول‌ترین شکل حکومت می‌دانند. اندیشمندان پست‌مدرن با فراگذری از تجربه‌گرایی و از طریق نقد فلسفی سیاست تلاش کرده‌اند در نظم سیاسی بازاندیشی کنند، چیزی که نقش و اهمیت مکان‌ها و فضاها، بار احساسی مکان و سیاست‌های محلی را مورد توجه قرار می‌دهد.

**مفهوم خط‌مشی:** به اعتقاد «ران مارتین»، خط‌مشی «هر شکلی از مداخله، نظارت، اداره‌ی کنترلی و یا اقدام تجویزی و یا تخفیف‌دهنده را شامل می‌شود، که به صورت آگاهانه توسط دولت و یا ساختارهای غیردولتی و با هدف شکل‌دهی به شرایط اجتماعی، اقتصادی و یا محیطی صورت می‌گیرد.» (مارتین، ۲۰۰۱: ۲۰۶) «ران جانستون» نیز توصیف مشابهی را ارائه می‌کند و خط‌مشی را «مطالعه و مشارکت در تولید، تکمیل، کنترل و ارزیابی نوآوری‌ها و ابتکارات عمومی می‌داند.» (جانستون، ۲۰۰۰: ۶۵۶) شکل‌ها و رویکردهای بسیار مختلفی در بحث تحلیل خط‌مشی‌ها وجود دارد. در یک طیف گسترده، نمونه‌های زیر را می‌توان مشاهده کرد: تحلیل انتقادی گفتمان‌ها و کارکردهای خط‌مشی در جهت نمایان ساختن محتوای زیربنایی ایدئولوژیکی و ابزاری آن، و بررسی قومیت‌شناختی در این زمینه که چگونه خط‌مشی‌های خاص، افراد، گروه‌ها و یا نواحی خاص را تحت‌الشعاع خود قرار می‌دهند. هر یک از این موارد، دیدگاه‌های متفاوتی در زمینه‌ی روند تعیین خط‌مشی‌ها ارائه می‌کنند. (جونز و همکاران، ۱۳۸۶: ۳۰۳)

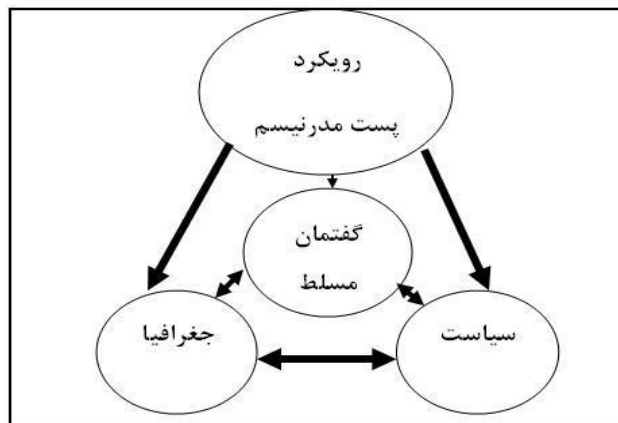
جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک پست‌مدرن می‌تواند در جهت مشارکت فعالانه و منتقدانه در جریان تعیین خط‌مشی، حضور پررنگ‌تری ارائه کند. روند تعیین خط‌مشی عمومی صرفاً مقوله‌ای سیاسی نیست، بلکه از پیامدهای بسیار قابل توجهی بر جامعه نیز برخوردار است و برای روابط اجتماعی - فضایی، چارچوبی خاص مشخص می‌کند. متخصصان جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک پست‌مدرن می‌توانند با شناخت و درک موقعیت‌های اجتماعی و سیاست‌هایی که با شکل مداخله و تأثیرگذاری دولتی هماهنگ می‌باشند، عوامل مؤثر در تعیین خط‌مشی‌ها را بشناسند و دریابند که تغییرات چگونه صورت می‌پذیرند؛ به علاوه می‌توان نقاط ورود به حوزه‌ی فعالیت برای افراد و گروه‌های مبارز را مورد تأکید قرار دهند. در این عرصه،

اندیشمندان جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک پست مدرن باید به این مقوله‌ها بپردازند که اساساً سیاست‌های ناشی از مکان و فضا چگونه از خط‌مشی و سیاست‌گذاری‌های عمومی متأثر می‌شوند و چگونه روی آن تأثیر می‌گذارند. سیاست‌گذاران از چه مکان و فضایی هستند و از چه سیاست و قدرتی تبعیت می‌کنند. و هم‌چنین، این‌که اصولاً جغرافیدان‌ها تا چه حد در تعیین خط‌مشی‌های عمومی مشارکت دارند.

### ارائه‌ی تعریفی از جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک پست مدرن

از طریق جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک در می‌یابیم که این شش عنصر - قدرت، سیاست، خط‌مشی، فضا، مکان و سرزمین - به لحاظ ماهیتی با یکدیگر مرتبط و پیوسته هستند. اما در درون رویکرد پست مدرنیسم هر یک از شش عنصر مورد نظر تعاریف متفاوتی پیدا کرده و به طبع آن رویکرد روش‌شناختی متفاوتی را خلق می‌کند که در این مقاله به آنها پرداخته شده است. بر اساس تعاریف ارائه شده از هر یک از این شش عنصر و نحوه‌ی ارتباط هر کدام از آنها با یکدیگر، می‌توان جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک پست مدرن را این‌گونه تعریف کرد: «بررسی روابط متقابل میان جغرافیا و سیاست از طریق رویکرد گفتمانی.» (شکل شماره‌ی - ۳) به عبارت دیگر، در تعریف فوق، مکان، فضا، سرزمین (جغرافیا) به عنوان «متن»؛ قدرت، سیاست، خط‌مشی (سیاست) به عنوان «زبان متن» و «گفتمان» به عنوان «دستور و الفبای این زبان» مطرح است. بنابراین، یک متخصص جغرافیای سیاسی باید برای خواندن یا بازخوانی متن (جغرافیا) با زبان این متن (سیاست) و برای درک و تفسیر بهتر متن می‌بایست با دستور و الفبای این زبان (گفتمان) آشنا باشد. در حقیقت از ترکیب و تلفیق جغرافیا، سیاست و گفتمان، جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک پست مدرن حاصل می‌گردد. با توجه به تعریف فوق می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که هر یک از پدیده‌های مکانی - فضایی، وابسته و تأثیرپذیر از نظام‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی می‌باشند و با رویکرد گفتمانی می‌توان پدیده‌های جغرافیایی نظام سرمایه‌داری، سوسیالیستی، سوسیال دموکراسی، لیبرالی، نئولیبرالی، دولت رفاهی، حکومت فاشیستی، حکومت‌های اسلامی، امت اسلامی و ... را که هر یک دارای معانی، مفاهیم و قوانین منسجم و بنیادین می‌باشند، ریشه‌یابی کرد.



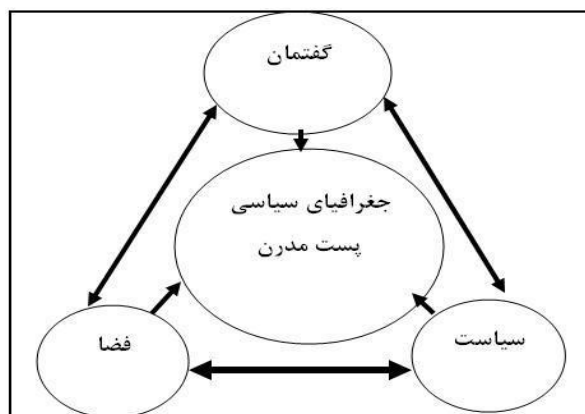


شکل شماره ۳ - جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک پست‌مدرن (نگارندگان، ۱۳۸۹)

#### تعریف جغرافیای سیاسی پست‌مدرن

با توجه به تعریف ارائه شده در بالا، هرگاه روابط متقابل بین سیاست و فضا را با رویکرد

گفتمانی مورد بررسی قرار دهیم به آن جغرافیای سیاسی پست‌مدرن گویند. (شکل شماره ۴ - ۴)

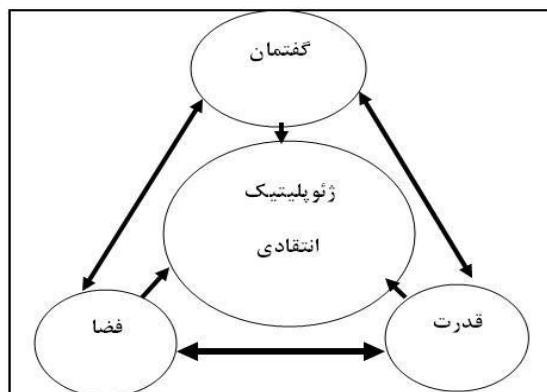


شکل شماره ۴ - جغرافیای سیاسی پست‌مدرن (نگارندگان، ۱۳۸۹)

در مورد شکل شماره ۴، می‌توان گفت، فضای جغرافیایی به‌عنوان محصول کنش‌های انسانی، تحت تأثیر اندیشه‌های متفاوت بازیگران آن به اشکال گوناگونی ظاهر می‌شود و گفتمان‌های مسلط در فضاها، جغرافیایی تأثیرات خاص خود را بر جای می‌گذارند. عامل پیونددهنده‌ی تأثیرات متقابل گفتمان، سیاست و فضا مسأله‌ی تعیین خط‌مشی و سیاست‌گذاری‌ها هستند. از این‌رو، حاصل اجرای خط‌مشی‌ها، به‌وسیله‌ی افراد، گروه‌ها و سازمان‌ها، شکل‌گیری مجدد فضای جغرافیایی است. نکته‌ی قابل توجه این است که خط‌مشی‌ها در خلأ فکری صورت نمی‌گیرد، بلکه هر خط‌مشی از یک سیاست، ایدئولوژی و یا تفکر خاص ناشی می‌شود. یعنی در هر خط‌مشی، همه‌ی شرایط محیطی، فرهنگی و اقتصادی که سیاست‌گذاران در داخل آن عمل می‌کنند، تأثیرگذار می‌باشد (گفتمان). بنابراین، با ورود مباحث گفتمان به تعریف جغرافیای سیاسی، مباحثی نظیر قدرت و مقاومت در تحلیل‌های ارائه شده از سوی متخصصان جغرافیای سیاسی پست‌مدرن، در جایگاه اصلی قرار می‌گیرند و شاخه‌های قابل توجهی از پژوهش پیرامون مسائل چون هویت و مکان (شامل هویت ملی و شهروندی)؛ درگیری و رقابت میان گفتمان‌های مختلف؛ جغرافیای مقاومت؛ نقش چشم‌انداز در انتقال و به چالش کشیدن قدرت؛ جغرافیای فیمینیستی و جغرافیای خرد سیاسی به‌وجود می‌آیند. با این حال، نکته‌ی اساسی که باید به آن اشاره کرد، تداوم پویایی جغرافیای سیاسی پست‌مدرن است. آنچه که در این جا ذکر شده‌اند، تصویری از جغرافیای سیاسی در لحظه‌ای خاص، در گذر زمان است و با شکل‌گیری گفتمان‌های جدید، مطمئناً مطالعات و پژوهش‌های جدیدی ظهور خواهند کرد.

#### تعریف ژئوپلیتیک انتقادی

هر گاه اثر متقابل قدرت و فضا با رویکرد گفتمانی مورد بررسی قرار گیرد، به آن ژئوپلیتیک انتقادی می‌گویند. (شکل شماره ۵ - ۵)



شکل شماره ۵- ژئوپلیتیک انتقادی (نگارندگان، ۱۳۸۹)

در مورد شکل شماره ۵، می‌توان گفت تعریف کردن ژئوپلیتیک با یک معنی ویژه، کاری بسیار مشکل است، زیرا معنی مفاهیمی نظیر ژئوپلیتیک تمایل به تغییر و تحول دارند، همان‌طوری که دوره‌های تاریخی و ساختارهای نظم جهانی تحول می‌یابند. اما در تعریف فوق با ورود گفتمان به تعریف ژئوپلیتیک تا حدودی این بی‌نظمی بر طرف خواهد شد، چرا که این گفتمان‌ها هستند که به ژئوپلیتیک مورد نظر ما معنا و مفهوم می‌دهند و ژئوپلیتیک فقط صرفاً در درون این گفتمان فهمیده می‌شود. از طرف دیگر، با ورود گفتمان به تعریف فوق، ماهیت و ذات علم ژئوپلیتیک که همان بحث قدرت و فضا می‌باشد در تمامی تعاریف و گفتمان‌ها حفظ خواهد شد. بر فرض مثال، اگر گفتمان محیط زیست باشد، یک ژئوپلیتیسین به بررسی سیاست‌ها و راهبردهای زیست محیطی در سطوح محلی، ملی، منطقه‌ای و جهانی و اثرات آن بر فضاها و محیط‌های مختلف جغرافیایی می‌پردازد و ژئوپلیتیک زیست محیطی نام می‌گیرد. هم‌چنین اگر گفتمان مسلط، اقتصاد باشد به اثرات اقتصاد سیاسی بین‌الملل بر نابرابری‌های فضایی در سطوح محلی، ملی، منطقه‌ای و جهانی می‌پردازد که ژئوپلیتیک

اقتصادی یا ژئواکونومیک نامیده می‌شود و... برای تفهیم بهتر موضوع به جدول شماره ۱ - نگاه کنید.

جدول شماره ۱ - گفتمان‌های ژئوپلیتیکی (اتونایل و همکاران، ۱۳۸۷: ۳۱)

گفتمان	روشنفکران کلیدی	فرهنگ مسلط
ژئوپلیتیک استعماری	آلفرد ماهان فردریک راتزل هالفورد مکیندر کارل هاسهوفر نیکلاس اسپایکمن	- قدرت دریا - فضای حیاتی - قدرت خشکی / قلب زمین - قدرت خشکی / قلب زمین - کمربند حاشیه ای
ژئوپلیتیک جنگ سرد	جرج کنان شوروی و رهبران نظامی و سیاسی غرب	- سد نفوذ - جهان اول، دوم و سوم - کشورها به عنوان اقمار و کانون ها
ژئوپلیتیک نظم نوین جهانی	میخائیل گورباچف فرانسیس فوکویاما ادوارد لوتواک جرج بوش رهبران گروه ۷، صندوق بین المللی پول، سازمان تجارت جهانی طراحان استراتژیک در پنتاگون و ناتو ساموئل هانتینگتون	- تفکر نوین سیاسی - پایان تاریخ - ژئواکونومی آمار گر - آمریکا و هر نظم نوین جهانی - تحول گرایی، امپریالیسم و لیبرالیسم جدید - دولتهای سرکش، قانون گریزان هسته ای و تروریستها - برخورد تمدن ها
ژئوپلیتیک زیست محیطی	کمیسیون جهانی درباره محیط زیست و توسعه آل گور رابرت کاپلان توماس هومر دیکسون میخائیل رنر	- توسعه پایدار - ابتکار استراتژیک زیست محیطی - هرج و مرج آینده - کاستی های زیست محیطی - امنیت زیست محیطی

در حقیقت یک متخصص ژئوپلیتیک باید بداند چه نوع قدرتی، کدام فضاها را و برای رسیدن به چه اهداف و مقاصدی مورد بهره‌برداری قرار می‌دهد.

### نتیجه‌گیری

چنان که اشاره شد، بن‌مایه‌ی اصلی رویکرد پست‌مدرنیسم، نفی واقعیت عینی قابل مشاهده و تأکید بر ماهیت ساختاری - گفتمانی و نسبی بودن آن است. انتقادات گسترده‌ای

که از آغاز ظهور پوزیتیویسم بر ماهیت عینی پدیده‌ها صورت گرفته بود، در اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ زمینه‌ساز ظهور روش دیگری در عرصه‌ی مطالعات جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک شد که گفتمان نام گرفت. نظریه‌های جغرافیای سیاسی پست‌مدرن و ژئوپلیتیک انتقادی در چارچوب روش گفتمانی و تحولات مربوط به آن قابل درک است. گفتمان معادل اصطلاح «discourse» کاربرد رایج آن، به مفهوم گفتگو و یا مجادله‌ی دو و یا چند نفر نیست، بلکه به منطق فکری حاکم بر یک دوره‌ی زمانی اطلاق می‌شود. منظور از منطق حاکم بر یک دوره‌ی زمانی، فضای فکری مسلطی است که در یک دوره‌ی خاص، تفکر، عملکرد و رفتار افراد را به‌طور ناخودآگاه تحت تأثیر قرار می‌دهد. مسأله‌ی مهم این است که این گفتمان‌ها همیشه پایدار و ثابت نیستند، بلکه در دوره‌های زمانی تغییر می‌کنند. گفتمان‌ها واقعیات اجتماعی قابل کشف را در متن اجتماعی می‌سازد و محقق باید نه به شیوه‌ی پوزیتیویستی در پی عینیات، بلکه با درون‌فهمی، لایه‌های اجتماعی را کنار زده و واقعیتی را که در پرتو یک گفتمان خاص شکل گرفته است، کشف کند.

در جغرافیای سیاسی پست‌مدرن و ژئوپلیتیک انتقادی بخشی از نظریه‌ها مبتنی بر رویکرد گفتمانی هستند. در این دسته از نظریه‌ها فرض اصلی این است که مسائل ژئوپلیتیکی و یا جغرافیای سیاسی نه واقعیاتی قابل مشاهده و عینی مانند آنچه که نظریه‌های کلاسیک منعکس می‌کردند، بلکه عموماً واقعیاتی گفتمانی هستند. محقق ژئوپلیتیک و جغرافیای سیاسی در بررسی مسائل باید گفتمان‌های حاکم بر دوره‌های زمانی را تشخیص داده و با کنار زدن لایه‌های بیرونی به چگونگی برساخته شدن واقعیات در قالب یک گفتمان پی ببرد. در این‌جا هدف محقق باید نه شناختن یک واقعیت (واقعیتی که وجود ندارد)، بلکه شالوده‌شکنی و متعین ساختن گفتمان‌های حاکم واقعیت‌ساز باشد. از این منظر، نظریه‌های کلاسیک در حوزه‌ی جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک در قالب گفتمان‌های فکری و سیاسی خاص نوشته شده‌اند و بنابراین، به تعبیر «ایولاکست» دانش جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک در خدمت قدرت بوده است. بنابراین، «هالفورد مکیندر» و «آلفرد ماهان» و یا «فردریک راتزل» به‌طور ناخودآگاه در قالب یک گفتمان فکری و سیاسی خاص نظریه‌پردازی کرده‌اند و نظریات آنها در خدمت نظام

فکری و سیاسی آن زمان بوده است. نظریه پردازان پست مدرن در حوزه‌ی جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک باید فرا روایت‌ها را بشناسند و علیه آنها قیام کنند. در هر دوره‌ی زمانی یک فرا روایت آسمان عمومی جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک را فرا می‌گیرد و نظریه‌ها در خدمت این فرا روایت که برساخته‌ی نظام قدرت است، نوشته می‌شوند. با شناخت فرا روایت‌ها و کنار زدن آنها این مسأله به وضوح مشخص می‌شود که نظریه‌های کلاسیک در حوزه‌ی جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک در دوره‌های مختلف اسیر زبان قدرت بوده‌اند و تحت تأثیر منطق حاکم بر آن دوره که ساخت قدرت را منعکس می‌کرده، نظریه‌پردازی کرده‌اند.

در مجموع، در جهان امروز عامل مکان یا فضا را نمی‌توان پدیده‌ی مرده یا ثابتی محسوب کرد. مکان و فضا پدیده‌هایی هستند که در طی تاریخ هم‌چون سایر پدیده‌های اجتماعی، قدرت به درون آنها نفوذ کرده است. فضا چه در سطح کلان، هم‌چون سرزمین و چه در سطح خرد، هم‌چون مکان و چشم‌اندازها، تحت تأثیر گفتمان‌های مختلف، اسیر ساخت قدرت بوده است. شکل سرزمین و نوع مکان و چشم‌اندازها در طی تاریخ به گونه‌ای است که در هریک از دوره‌ها می‌توان گفتمان قدرت را در آنها مشاهده کرد. در عصر کنونی مکان نیز می‌تواند رویکردی انتقادی به خود بگیرد و خود را اسیر گفتمان‌های قدرت نسازد. در حقیقت، دگراندیشی در حوزه‌ی فضا و فضا مندی نقش مهمی در آزادی انسان از ساخت قدرت دارد.

## منابع

## فارسی

- ۱- ابوالحمد، عبدالحمید، (۱۳۸۴)، «مبانی سیاست»، انتشارات توس.
- ۲- اتوتایل، ژناروید، سیمون دالبی و پاول روتلیج؛ (۱۳۸۷)، «اندیشه‌های ژئوپلیتیک در قرن بیستم»، ترجمه: دکتر محمد رضا حافظ‌نیا و هاشم نصیری، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- ۳- پوراحمد، احمد، (۱۳۸۵)، «فلسفه و قلمرو جغرافیا»، تهران، دانشگاه تهران، مؤسسه‌ی چاپ و انتشارات.
- ۴- جونز، مارتین و رایس جونز و مایکل وودز؛ (۱۳۸۶)، «مقدمه‌ای بر جغرافیای سیاسی»، ترجمه: دکتر زهرا پیشگاهی‌فرد و رسول اکبری، تهران، دانشگاه تهران، انتشارات و چاپ.
- ۵- حافظ‌نیا، محمدرضا، (۱۳۸۵)، «اصول و مفاهیم ژئوپلیتیک»، مشهد، انتشارات پاپلی، وابسته به پژوهشکده امیرکبیر.
- ۶- حافظ‌نیا، محمدرضا، زهرا احمدی پور و مصطفی قادری حاجت، (۱۳۸۹)، «سیاست و فضا»، مشهد، انتشارات پاپلی.
- ۷- دادس، کلاوس، (۱۳۸۳)، «ژئوپلیتیک در جهان متغیر»، ترجمه: زهرا احمدی‌پور، عطاء الله عبدی تهران: بلاغ دانش.
- ۸- دوروزه، موریس، (۱۳۸۵)، «اصول علم سیاست»، ترجمه: ابوالفضل قاضی، انتشارات امیرکبیر.
- ۹- لوئیس، برنارد، (۱۳۸۵)، «زبان سیاسی اسلام»، مترجم: غلامرضا بهروز لک، انتشارات بوستان کتاب قم.
- ۱۰- شکوئی، حسین، (۱۳۷۸)، «اندیشه‌های نو در فلسفه جغرافیا»، تهران: مؤسسه‌ی جغرافیایی و کارتوگرافی گیتاشناسی.
- ۱۱- شکوئی، حسین، (۱۳۸۱)، «جغرافیا و پست‌مدرنیسم»، فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، پژوهشکده امیرکبیر، شماره‌های پیاپی ۶۳ و ۶۴.
- ۱۲- شکوئی، حسین، (۱۳۸۴)، «فلسفه‌های محیطی و مکتب‌های جغرافیایی»، تهران: مؤسسه‌ی جغرافیایی و کارتوگرافی گیتاشناسی.
- ۱۳- عالم، عبد الرحمن، (۱۳۷۳)، «بنیادهای علم سیاست»، تهران، نشر نی.
- ۱۴- مجتهدزاده پیروز، (۱۳۸۱)، «جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی»، تهران: انتشارات سمت.

- ۱۵- مشیرزاده، حمیرا، (۱۳۸۴)، «تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل»، تهران، انتشارات سمت.
- ۱۶- معینی علمداری، جهانگیر، (۱۳۸۵)، «روش‌شناسی نظریه‌های جدید در سیاست (اثبات‌گرایی و فراثبات‌گرایی)»، چاپ اول، مؤسسه‌ی انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- ۱۷- مویر، ریچارد، (۱۳۷۹)، «درآمدی نو بر جغرافیای سیاسی»، ترجمه: دره میرحیدر، سید یحیی صفوی، تهران سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.

#### انگلیسی

- 18- Agnew, J., (1998), "**Geopolitics: Re-Visioning World Politics**", Routledge, London.
- 19- Camilleri, J. A. And Falk, J., (1992), "**The End Of Sovereignty**", London: Edward Elgar.
- 20- Dalby, S., (1990), "**Creating the Second World War: The Discourse of Politics**", Guilford, New York.
- 21- Dalby, S., (1991), "**Critical Geopolitics: Discourse, Difference And Dissent**", Environment And Planning D: Society And Space.
- 22- Demko, Gorge. J. And W. B., (1994), "**Wood, Re- Ordering The World**", Colotado, West View Press.
- 23- Dodds And Sidaway, K.J., (1994), "**Locating Critical Geopolitics, Environment And Planning D: Society And Space**".
- 24- Foucault, M., (1980), "**Truth and Power**". In: C. Gordon, Editor, Power/Knowledge: Selected Interviews And Other Writings 1972-1977 By Michel Foucault, Pantheon, New York.
- 25- Gregory, D. Discurce, In R. Johnston, D. Gregory, G. Pratt And M. Watts (Eds) (2000), "**The Dictionary Of Human Geography**". Oxford: Blackwell.
- 26- Johnston, R.J., (2000), "**Public Policy**", Geography And, In R.J. Johnston, D. Gregory, G. Pratt And M. Watts (Eds) The Dictionary Of Human Geography. Oxford: Blackwell.
- 27- Keat R., Urry J.; (1975), "**Social Theory as Science**"; London, Routledge & Kegan Paul.
- 28- Martin, R., (2001), "**Geography Public Policy: The Case Of The Missing Agenda**", Progress In Human Geography.
- 29- Morgenthau, H., (1948), "**Politics amongst Nations: The Struggle for Power and Peace**", Newyork: Alfred Knopf.
- 30- Ó Tuathail and Agnew, G., (1992), "**Geopolitics And Discourse: Practical Geopolitical Reasoning In American Foreign Policy**", Political Geography.
- 31- Ó Tuathail, G., (1996), "**Critical Geopolitics: The Politics Of Writing Global Space**", University Of Minnesota Press, Minneapolis.



- 32- Ó Tuathail, G., (2006), "*Geopolitical Discourses: Paddy Ashdown And The Tenth Anniversary Of The Dayton Peace Accords*", Geopolitics.
- 33- Ó Tuathail, G., (1992), "*the Bush Administration and the End Of the Cold War*": A Critical Geopolitics of Us Foreign Policy in 1989, Geoforum.
- 34- Ó Tuathail, G., (2002), "*The orizing Practical Geopolitical Reasoning: The Case of the United States' Response to the War in Bosnia*", Political Geography.
- 35- Q Tuathail, G. (1998), "*Post Modern Geopolitics? The Modern Geopolitical Imagination and beyond*", in G .Q Tuathail And S.Dalby (Eds) Rethinking Geopolitics, London: Routledge.Pp.
- 36- Q Tuathail.G. (2004), "*the Postmodern Geopolitical Condition: States, State Craft, and Securityatthemillennium*", [Http// www.Majbill.Vt.Edu /Geog /Faculty /Total /Paper /Millennium.Htm](http://www.Majbill.Vt.Edu /Geog /Faculty /Total /Paper /Millennium.Htm).
- 37- Sharp, J.P., (1993), "*Publishing American Identity: Popular Geopolitics*", Myth And The Reader's Digest, Political Geography.

